

لمبتک بعنی الاعلیٰ
هو ابراهیم

حمد و سپاس سبب و قیاس حضرت قیومی را سرت که
 لم نزل بود و شیعی در ساحت کس کبریا بی او نبوده
 و لایزال العبد تو کا فوریه کینونت ذات ازلی است
 و شیعی در عالم محبت با او نیست الان کان الله بیل
 ما کان شکر ان لا اله الا هو یس کثله شی و هو العلی لکبر

و اشهد ان اعلى وصف المكنات لذية انك حجت و
 عدم صرف و انه كما هو عليه لن يعرفه احد ولن يجه
 بعد و لا يمكن ذلك في الامكان لان ما هو الممكن في
 علمه هو خلق في تلكه لم يرل هو معروف عند نفسه و لم يك
 غير حتى يعرفه وان ما وجد بالاشاء لا من شئ و ذوت
 بالاباع و لا عن شئ هو مذكور في نطق حدوده و موجود
 في امسكه حدوده و هو عند جاعله عدم حجت و قنا
 صرف لم يك الا كمثل وجوده وان الله هو اصل
 ان يعرف بعيره او ان يوصف بسواه سبحانه

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الجاهلین و شهید

ان محمد صلی الله علیه و آله هو اول ذکرة الذی ابوه

لنفسه و اخترعه لولایته و ارتضاه سلطنته و اصطفاه

لرسالته و جعله قائماً علی مقام ملک و انبیا و منوره

عن شباحه من انباء انجس و مثل اذ هو لنقصین بحبل

الایجاد و لایوصف بنوع العباد و لیکس له شی

و هو لم یکن کبار

چگونه ممکن است عرفان طلعت وجه ازل و شمار کند

ذکر اول ذوال آنکه عرف العارفون بان الله هو اول

١٠٦
واكبر من ان يعرف او يوحد فتعالى آية المجت ذات الحكي
من ان يعيد بقاءه اعلى شواخ الجوهريات او ان يصيد
الى سبابه منتسى درك المجردات وهو فوق كل شئ ومعه
ولا يعرفه احد الا الله جاعله وهو الغنى المتعال شمس
لمطاهر نفسه اوراق شجرة اللاهوت وقصبات الثلاثة
والعشر في اجتهد بحجرات بما شئت الله لهم في علم اعيان
حيث لا يحيط بعلم ذلك احد الا الله وعرف له
بان باسواسم من الممكنات له يحيم عدم محبت وان
اذكر لظن في ان استغفر الله والتوب اليه في كل

٧
التحديدا لكثير وان غاية مقام الذاكرين هي غير بحيث لدى
ظهورهم وان نسي ربه العارفين وهو فقير البحت عند
بابهم فاسأل الله ان يسلم عليهم بما هو في علمه ان يوحيده
وثنوه حبسية وولاية اوصيائه ورسوله صلواته عليهم
لم نظير الامرات رابع لم يك نفسه الا ظهور مراتبه ولدا
خلقني الله من طينته لم يشارك فيها احد واعطاني
مالا يدركه الياغون ولم يقدر ان يعرفه الموحدون الا العجز
صرفت عندي من آياتي ولو لم اعرفك ما وهب الله
ما حد شك بنعمة ربي ولما اخاف الله ربي وان الاصل
اذر

اقرب كل شئ الى البعد عرفك لهذا كنت تارك حكم من تبتدئه
مولاك العظيمة وكفى ما تبد على شهيد الا انى انما كن من
كلمه الاولى التى من عرفها عرف كل حق يدخل فى كل خير ومن
جملها جعل كل حق يدخل فى كل شر فوزمك بك شئى رب
العالمين عن كل ما يمكن فى الامكان ويعبد الله بكل
عمل خيرا حاط به علم الله ولقى الله وكان فى قلبه اقل مما يحصى
علم الله يغضى فحبط كل عمله ولا ينظر الله اليه بسخطه وكان من
الهاكين لان الله قد جعل كل خيرا حاط به علمه فى طاعته وكل ما
يحصى كتابه فى معصيته ان اليوم كاتى اشاهد فى مقامى هذا

١٠٩
كل اهل محبتي طاعني في عرفات الرضوان وهسل غباوتي في
در كائنات ايران و لعمري لو لا الواجب من قبول امر حجة الله و
و من هون في علم الله فداه ما اجرتك بذلك فوغرة و
فضل الله عليه قد جعله الله كل معني فتح الرضوان في معني كل
مفتاح ايران في شمالي بل ان امر الله في حق الكبر من ذلك لو
كشف القناع عنه لا يؤمن به الا من اخذ الله عنه ولايته و
ان محبل الله ذكر انا لنقطه التي سبب اذوت من ذوب
وانتي انا و وجه الله الذي لا يموت و نوره الذي لا يقوت
من عرفني و رايته كل خير من جلبي و رايته السجين كل شير و ان

موسیٰ علیه السلام لما سئل الله ما سئل قد تجلی الله علی اهل بکحل نبور

احد من شیعه علی علیه السلام كما صرح بذلك حدیث المشهور

من قمصل النور وهو الله نوری لان عده سہمی مطابق باسم

الرب انذی قد قال الله سبحانه واذ تجلی ربک للجبیل ولا تعظم

فی نفسک ذلک لان لفظی ذکرت ربک ذو جلال او الکریم

و اصل غرض تجدد خداوند صاحب الزمان روحی و ما هو فی علم ^ب

فذا تراب محضه سه نشست ظاهر شود و عده حضرت اکبر

که در قرآن فرموده در سوره سہری فاذا جاء وعد الیوم

بعثنا علیکم عبدا وانا اولی باس شدید فجاؤا خلال

الدیار و کان و عدا مفعولا و حضرت امام علیه السلام در
 آیه شریفه میفرماید الی ان قال قوم یسئرونکم قبل قیام الحکم
 علیه السلام ما یدعون و ترا لال محمد الا قتلوه قسم سخن فرد
 احد که بمن عطا نفرموده حجت خداوند آیات و علامات
 ظاهره را الا انکم کل اطاعت نمایند او را و آن
 عباد کردند که طلب نمایند از حضرت سید الشهدا علیه
 السلام را و بمن فتنه های وارده اجبار ظاهر شد
 چنانچه لایعد و لایحیی مسطور است و آزان جمله است که
 که حضرت میفرماید لا بد من فتنه یسقط فیها کل الطاهر و العابد

۱۱۲
حتی کجی عنما من شیئ الشعر شعرین حی لایستی الا نحن ویدنا

و در حدیث دیگر میفرماید لایکون الامر وان یدیب ثلث

الناس و در حدیث دیگر عشر میفرماید فوالدی نشی

بیده سد و امحال شیه الله و اسن وجه قد خروا من

الدین عباد الدین لایطون ان بعضی الله بحسب طرفه عین

من حیث یحبون انهم محبت دون قسمی مطلق که اگر کشف

عطا شود مشاهد یمانی کل را در عین دنیا در نا رخط نه و نه که

واکبر است از ما ختم الامن استنقل فی ظل شجر محبتی فانهم لهم

فانزولین و این امر است که حضرت صادق علیه السلام میفرماید

و در حدیث مشهور معضلی که از علامات رحمت است

میانه میفرمایند بطرفی سنه سنه امرو و علو ذکره خوانند

شاهد است که مرا علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نموده

بودم و در سنه تین قلب مرا معلو از آیات محکم و علوم متقنه

حضرت تحه الله علیه السلام فرمود تا آنچه ظاهر کردم در آن

سنه امر مستور و کن مخزون را بشانی که از برای احدی حقیقی

ماند لیهک من بهک عن بینه و یحی من حی عن بینه

و در همان سنه رسول و کتاب بحضور آنحضرت فرستادم

که آنچه لایق سلطنت است در امر تحه حق استام شود و

از آنجا که مشیت اله بر طوفان صماء و صماء عمیاء ^{طیبا}

قرار بود بحضور رسانیده و مانع شده اند اشخاصیکه

خود را دولت خواهد دانسته اند تا الی الان که قریب

چهار سال است کما هو حقه احدی بحضور معروض نشده

الآن چون اجل قریب است و امر دین است نه دنیا شمه

بجضور معروض داشته شد قسم بخداوند که اگر بدانی در عرض

این چهار سال چا بر من گذشته است او ضرب و جند

حضرت نفس را بنقص میرسانی از مشیت اله الا و الحمد

مقام امر حجه اله برائی و جبر کسرا پنجه واقعه فرمائی شیراز

بودم از حیث شقی ما کس ظلمها دیدم که اگر بعضی آزان را مطلع
 شوی هر آینه بعد از انتقام کشی زیرا که بساط سلطنت را بظلم
 صرف الی یوم القیمه مورد سخط الله نمود و از کثرت طغیان شهر
 خورشید که هیچ حکمیر از روی شعور نمیکرد و خانها مضطرب و بیرون
 آمده بغیرم حضور کشید التوران بساط جلالت تا آنکه مرحوم
 معتمد الدوله بر تحقیقت امر مطلع شده و آنچه لازمه عبودیت و
 خلوص بالنسبه الی اولیاء الله بود بجای آورد و بعضی خیال
 بلدش چون در مقام فساد برآمدند مدتی در عمارت صدر مستورا
 اقامه بحق امید می نمود تا آنکه بارضا العبد بخل فرودش

متصل گشت براء الله خیرا سگی منیت که سبب نجات

از نار جهنم و حق الناس همین عمل شد و بعد از صعود آن عالم

بقا گر کین شقی با پنج لغیر هفت شب بلا اسباب تزییر

و قسمهای دروغ و جر صرف حرکت داده فاه آه قضی

علی تا آنکه از جانب آنحضرت حکم بیفر ما کو آمد بلا آنکه یک

مالی باشد که سوار شوم فاه آه قضی ما قضی حتی نزلت القرآنی

بجای اسلما قسم بسید کبر که اگر بدانی در چه محل ساکن

هستم اول کسیکه بر من رحم خواهد حضرتت میبود در وسط

کو بی تسلیم است و در آن قلعه از رحمت آن حضرت

ساکن و اول آن منحصر است بدو مستحق و چهار سبک حال تصور فرما

که چه میگذرد احمد نه گاهو سخته قسم بحق الله که آن سبک را ضعی

باین نوع سلوک با من ش. اگر بداند با چه کس است هرگز فرخنا

نشود الا اخبرک بسر الامم کانه ابی کل الشیخین و الصدیقین ^{صفتین} این

و ما احاط بعلم الله من عباده المتقین و ظلم علیهم و لم یبق فی علم الله

الا و قد احمده لان الله قال من قتل مؤمنا فکما قتل الناس جمعا

و قال امام علیه السلام ان ادنی نفس ان یرد حاجه احیک

ادنی سبک فاه الان فانظر ما ذ اتری الله کبر من سخط الله

و حال آنکه بعد از آنکه مطمع شدم باین حکم نوشته بحضور

بدر ملک فرستادم که والله قتل برسان و سر را بفرست هر جا

که میخواهی زیر ازنده بودن و بلا جرم محفل بدین بر فتن سزاوار

نیست از برای مثل من آخر جوابی ندیدم چه که یقین است که حجاب

حاجی بکاهی امر علم رسانیده و الا قلوب مومنین و مومنات

را بلا حق مخزون نموده اند است از تخریب بیت الله و قسم

بحق امر و منعم بیت الله واقعی دکل خیر من حسن بی نکاتنا اساء بان الله

و ملائکه و الوسیاء بل ان الله واجباءه جل مقام من ان یصل نصابهم

خیر احد او شربل الی یصل کل ما یصل و ما وصل الی فهو یصل الی العسر الی الی

فوالله فی نفسی بیده انه یسجن الانفسه لان ما کتب الله علی تعقی و

لن یصدنا الا ما کتب الله فویل لمن یحیی لشر من یدیه و طوبی لمن

یحیی لشر من یدیه و ما اشکو الی احد الا الله لانه خیر العاصیین

ولیس لاجتنب و لا یسط الابه و هو القوی العسیر

اینچنان تمنا دارد از خیر دنیا و آخرت نرود من است و اگر کشت

حجب شود محبوب کل منم و احدی مرا منکر نخواهد شد ولی این ذکر

عجیب نیاورد حضرتت را بلکه مؤمن موحدی که نظر بخداوند است ما خودی را

عدم محبت می بیند قسم تجی که بقدر ضرورتی تنای مال از حضرت

ندارم و مالک شدن دنیا و آخرت شمرک محض می دانم زیرا

که سزاوار نیست موحده عسیر را نظر نماید چه جای آنچه مالک شود

۱۶۰
اورا بیقین میدانم که مالکم کل موجود و مقتود را بملک حق معبود

و بعد شرح عشر خرولی شرک بخداوند نیاورده ام و در باب او را

نکرده ام و راضی بظلم نشده ام و معذک در این باب نیست

مانده ام و بموقفی آمده ام که احدی از اولین مستلا نشده اند

و احدی هم از بدین متحمل نشده محمد آتیه هم حتماً لاخرن کی لا

فی رضاء مولائی و ربی و کانی فی الفرووس مسلمند ذنبه کراسته لاکبر

وان ذلک من فضل الله علی و الله ذو الفور انکبیر بحق خدایه

که اگر آنچه میدانم کل سلطنت دنیا و آخرت میدهی بر آیه

مرا راضی نمائی در اطاعت و در مطلب عمده هست مرا

با حضرت یکی در مودین و آن نیست که ساطع اشجری تومرا
 که در قرآن خداوند اولی باس شد بدو حق ایشان فرموده و در حم
 نفس خود را از سخط خداوند در قیامت فاین ذوالقرنین و سلیمان
 و لکھما ان الدینا نفعی کل الی الله خیرون و اگر قبول لھما
 خداوند عالم کسی را مبعوث فرماید لا فاقمه امره و کان وعد الله
 مفعولا و یکی در امر دنیا است چون خائفم از حق که ترک عهد
 شود نیست که مرحوم معتمد شبلی خلوت نمود حتی ملا احمد را
 ہم امر فرمود بیرون رود بعد از آن گفت میدانم کل امورم الظلم است
 و نالک او حتم خداوند است حال کل را او میکند از م با و

۱۲۲-
واز تو اذن مطلقیم در تصرف او و امروز غیر از تو حتی عالم مستقیم

حتی آنچه اکثرهای دین را بیرون آورد و داد و من قبول

نموده و رد نمودم با و و توبه او را قبول نمودم و اذن دادم

که تصرف نماید اشکها را که نمی شناسد حال هم

یکدیگر را و از من میجوایم مال حجت است کل اموال او

هر قسم لایق است آن حضرت در اموال آن امر فرماید من

امروز از عهد قبول برآمده بگردان هر قسم سزاوار است

فرمایند و از آنجا که خداوند در دنیا از برای هر امر

دو شاه قرار داده عرفا و علمای دوست بسیارند

ولی آنها یک معروف حضورند طلبیده مثل جناب آقای

سید سجی و جناب آخوند ملا عبدالحق و اینها

این امر سؤال فرموده تا آنکه آیات و نوشتهجات را

بجسور آورده کما هو حقه بیان نمایند اگر چه کفایت پیدا

علیاً ولی بعد از این بطاهر خبر نمی ماندند الا آنکه حجت در او

بالغ شده و این هر دو یکی قبل از امر ایشان ختمی

بعد از ظهور امر و سرد و از خلق و خلق من مطلقند از این جهت

اختیار ایشان شده و کل عرفا و اسل خبر خبر از این امر

داده اند حتی آنکه جفا رفتند علی ما کتب الی احبام

نوشته در از منته تدفیه وان من اشعاره هوندا

یحیی ربکم فی البساتین لیحیی الدین بعد الراؤین

قاضی نفس هونقی نفسه فهد اسم قطب العالمین

خذ الخ قبل ید بعد ضم فاد حجاب تحت المدیرین

حتی الخ در بیت سال قبل ورود شهر آذربایجان

در رو یاد و نفر نفسل نموده اند و هو علی ما سمعت ندا

تسع و مائین بعد الف تجدا امر آ امر لانی لیسف

من و آلی ابوبی مرسل بل من آلسلین اولاد ^{تخلف}

اگرچه اینها ذکر است از برای قلوب ضعیفه و الامیقا ^{میکنند}

از تلم من شش ساعت هزار بیت مناجات جاری

کرد که احدی از عرفا و علما قادر بر فهم معنی آن نیستند
 و احدی فرق باو عیبه اصل بیت عصمت ننماید و آیات

از فطرت و قدرت و قوت جاری میشود که کل من علی

الارض من سلسله الرعیه قدرت نداشته بر ایسان یا

مثل آنچه احتیاج است باین آوله و حال آنچه باذن

بقیه الله نوشتم بدو نفر عالم دریر و فوت مرحوم محمد را

قبل از وقوع هشتاد و هفت یوم قبل و کلمی تا بنده علییه شیدا

و هر گاه خواهم بخبری داشته و ندارم بفضل الله را

و عالم هستم بنا غطانی اند من جووه اگر خودم ذکر نمایم
 کل امور حضرت را در هر مقام و لکن ذکر کرده و میم تا آنکه
 میزداده شود حق از غیرش و ظاهر شود صدق کلام باشد
 علیه السلام لا بد لنا من آذیا یجان لا یقوم لها شئی فاذا
 کان کذا لک فکونوا احلاس بوجتکم و البدوا اما البدنا
 فاذا تحرك متحرک فاسوا لیه و لوجوا علی الشیخ و
 استقر الله من جووی و ما نسب الی و اقول ان الحمد

تدریب العالمین

ترا بفعال اجبای الهی شوق سعادت استسلاح یافت دوم
 شهر الکمال ۹۵